



علم و آفرینش گرایبی

\*\*\*\*\*

# انسان و طبیعت

*Human and Nature*

تتبع و نگارش:

پوهندوی دوکتور سیدحسام «مل»

سال

2024

## قسمت دوم

### "طبیعت" به چه معنا است؟

#### • مدخل

ایده "طبیعت" در هسته اصلی علم قرار دارد و به عنوان پرچمدار و عمیق ترین پیوند آن با جوامع بشری در نظر گرفته می شود. با این حال، در حالی که حفاظت از طبیعت به یک دغدغه اجتماعی اصلی تبدیل شده است، ایده طبیعت گریزان باقی مانده است. ما در اینجا به بررسی ریشه، ریشه شناسی و معنا شناسی تاریخی این واژه و معانی مختلف آن در زبان های اروپایی معاصر می پردازیم. به نظر می رسد که این کلمه در طول تاریخ خود معانی متوالی متفاوت و گاه متضاد را جمع کرده است. یکی از معانی و یا مفهوم اصلی توسط آگاهان غربی کنونی از «طبیعت»، مشخص کردن چیزی که با انسان مخالف یا که متضاد است، قسمی که در حال حاضر در سیاست های عمومی، علم حفاظت، یا اخلاق زیست محیطی استفاده می شود قابل تذکر است، و از این رو نادر و جدید به نظر می رسد و با بیشتر دیدگاه های دیگر از طبیعت، از جمله بانظریه پردازان اروپایی سابق و نمایندگان ها و نمونه های خارجی معاصر در تضاد است. حفاظت از طبیعت این تنوع معنایی را باید هنگام پیشنهاد سیاست ها، ادغام نسبی و نادرستی احتمالی در تعریف غربی را باید در حال حاضر غالباً در نظر بگیرد.

#### پیشگفتار

حداقل از دهه 1970، اجماع گسترده علمی، سیاسی و عمومی در مورد ضرورت حیاتی «حفاظت از طبیعت» پدید آمده است (Worster, 1994). از زمانی که افشاگران اولیه مانند جان مویر یا ریچل کارسون به نظریه پردازی یک رشته علمی کامل که به عنوان «زیست شناسی حفاظتی» ابداع شد (سوله، 1985)، حفاظت از طبیعت هم به نگرانی عمومی و هم به بلوغ علمی رسیده است. بحث های فشرده، متفکران قابل توجه و پیشرفت های علمی برجسته، این حوزه را به یکی از مهم ترین حوزه های اجتماعی در علم معاصر تبدیل کرده است که تأثیر زیادی بر سیاست ملی و بین المللی دارد. با این حال، مفهوم جذاب «طبیعت» در تمام این مدت هرگز واقعاً نظریه پردازی نشده است، و برای نام گذاری چیزهای متنوع تر و بیشتر و همچنین مخالف آنها، در خطر تبدیل شدن به پانکریستون «تغییرات ممکنه را در یک منطقه مورد توجه و یا پوشش قرار دادن..... تفصیل توسط این قلم» بی معنی دیگری استفاده شده است (Simberloff, 2014). از آنجایی که دانش علمی از طبیعت ناقص است (و همیشه باقی خواهد ماند)، دانشمندان باید بر بازنمایی ذهنی و مفاهیم نظری تکیه کنند، اما اینها باید به این صورت شناسایی و به وضوح تعریف شوند (Demeritt, 2002). بسیاری از واژه های فنی نزدیک و موفق جدید

در یک حوزه واژگانی مانند «اکوسیستم»، «تنوع زیستی»، «زیست کره» و حتی «گایا» متولد شده اند، اما هیچ‌کدام از آنها هرگز واقعاً جایگزین «طبیعت» نشدند، حتی در علم علمی، ادبیات، و همچنان عنوان یکی از مهم‌ترین مجلات علمی است. با این حال، «طبیعت» واژه آسانی نیست، و در واقع با تعریف یک مفهوم انتزاعی مطابقت دارد، از این رو یک ساخت ذهنی به جای یک مفهوم انضمامی، که هم از نظر تاریخی و هم از لحاظ جغرافیایی واقع شده است و نیاز به تعریف در زمینه دارد (الن، 1996). درست مانند آنچه در مورد «بیابان» (Rolston III، 1997، Nelson & Callicott، 1998، Callicott، 2008) یا اخیراً در مورد ایده «تعادل [طبیعت]» (Simberloff، 2014) انجام شده است.

از این رو، مطالعه مفهوم خود «طبیعت» و رابطه آن با اشیاء عملی و پروژه‌های اجتماعی برای علوم حفاظتی و سیاست‌های مشتق شده حیاتی است: بسیاری از زبان‌شناسان، فیلسوفان و مورخان قبلاً نشان داده‌اند که معنای آن به دور از یکپارچگی یا بدیهی است. (Larrère and Larrère, 2015)، اما چنین آثاری تاکنون در علوم زیستی رواج چندانی نداشته است. با این وجود، این آثار قبلاً تأکید کرده‌اند که تعریف کلمه «طبیعت» بسیار دشوار است و در طول تاریخ خود تغییرات معنایی زیادی را پشت سر گذاشته است (لنوبل، 1969). علاوه بر این، برخی از مطالعات وقت‌شناسی نشان داد که، همان‌طور که برای «بیابان» (کالیکات، 2000)، کلمه «طبیعت» همیشه ترجمه‌ای به زبان‌های دیگر ندارد (فیلیپ دسکولا، 2005)، یا می‌تواند معانی مختلفی را در یک زبان تجسم کند.

در این مطالعه، منشأ و تکامل کلمه «طبیعت» را در زبان‌های اروپایی، از معادل یونانی باستان آن به لاتین و سپس به معانی مدرن تجزیه و تحلیل می‌کنیم، و نشان می‌دهیم که این کلمه، که قبلاً از قدیمی‌ترین کاربردهای آن مبهم و مبهم تلقی می‌شد، بسیار زیاد است. چندین بار در تاریخ خود تغییر معنی داده است که اساس ابهام و ابهام فعلی آن است. چنین ابهامی ممکن است منشأ بسیاری از بحث‌های خشمگین در میان‌شناسان باشد، مانند بحث «تعادل طبیعت» (Simberloff, 2014) و بسیاری دیگر. به عنوان نتیجه‌گیری، ما خوشه‌های معنایی ناشی از این تحلیل‌ها را با بینش علمی معاصر طبیعت در علم حفاظت مقایسه می‌کنیم تا ببینیم چگونه این تنوع معنایی می‌تواند مانع یا فرصتی برای حفاظت جهانی باشد.

## خاستگاه و توسعه یک مفهوم انتزاعی

### Origins and development of an abstract concept

## Ancient Greece «یونان باستان»

پیدایش کلمه‌ای که ایده «طبیعت» را ترجمه می‌کند توسط زبان‌شناسان به بسیاری از زبان‌ها ردها بی‌شده است: حداقل در لاتین (Pellicer، 1966، Rolston، 1997)، یونان باستان (Benveniste، 1948) و چینی (Zhang، 2011). بلکه در برخی از زبان‌های کمتر رایج مانند فنلاندی (Jämsä، 1999).

با کمال تعجب، این کلمه در هر مورد کاملاً "متأخر" به نظر می‌رسد، به این معنی که قدیمی‌ترین سوابق آن برای این معنی بیشتر در متون کلاسیک وجود دارد، اما هرگز در متون باستانی وجود ندارد. به نظر می‌رسد هر دو واژه یونانی و لاتین زمانی مورد استفاده قرار گرفته‌اند که همه این زبان‌ها قبلاً به بلوغ زبانی و فلسفی خود رسیده بودند (Berque, 2014).

در یونانی، کلمه‌ای که بعداً به «طبیعت» ترجمه شد، *phusis* (φύσις) است که بر اساس ریشه لفظی «رشد، تولید»، *puerein* (مشتق از ریشه هندواروپایی *bheu*، جد فعل انگلیسی «be» است.)، با پسوندی که بیانگر «تحقق عینی یک مفهوم انتزاعی» است (Benveniste, 1948). قدیمی‌ترین نام شناخته شده آن در ادبیات است، اما هنوز با معنای ابتدایی («ظاهر»). به نظر می‌رسد که معانی کلاسیک بین هراکلیتوس (قرن ششم قبل از میلاد) و ارسطو (قرن چهارم قبل از میلاد) ظاهر می‌شد، که قبلاً بین روند رشد و نتیجه آن ابهامی وجود داشت (Hadot, 2004). کاربردهای ما قبل سقراطی مانند هراکلیتوس، که تنها از روی قطعات کوتاه متن شناخته شده است، و معنای واقعی فوسیس در آن زمان هنوز نامشخص است (از هایدگر، 1922 تا هادوت، 2004) به طوری که به عنوان یک مفهوم گسترده به نظر می‌رسد. مفهومی که در هر زبان دیگری ارائه آن دشوار است، اما اشاره به یک ویژگی کلی از هستی دارد (هایدگر، 1935)، به گونه‌ای که با دین و متافیزیک مرتبط است، به گونه‌ای که می‌توان آن را با برخی از کاربردهای مدرن «طبیعت» با حرف N مقایسه کرد.

ارسطو (384-322 قبل از میلاد) به عنوان یکی از تأثیرگذارترین متفکران جهان، و بنیانگذار اکثر رشته‌های دانشگاهی، از جمله «علوم طبیعی» ما نند زیست‌شناسی (از طریق رساله‌های خود در مورد حیوانات، گیاهان، بدن انسان.....) شناخته می‌شود. به عنوان علوم زمین و در اثر اصلی خود فیزیک با عنوان مدتها پس از مرگش بر اساس همین واژه *phusis* که احتمالاً منبع اصلی موفقیت این کلمه با توجه به اهمیت این کتاب بوده است، علوم فیزیکی را ابداع کرد. در فلسفه و علوم غرب با کمال تعجب، ارسطو که یونانی به دنیا نیامده بود، آشکارا با این کلمه در متون خود مبارزه می‌کند، به ویژه در چندین بخش گسترده که به معنای و کاربردهای متعدد، اغلب متناقض و گاه مبهم این واژه اختصاص یافته است، برای مثال در ابتدای کتاب دوم فیزیک (II، 1).

او در این کتاب **طبیعت را جوهر اشیا**، آنچه از آن ساخته شده و مقدرات آنها را در پی دارد، تعریف می‌کند: ماهیت تخت یا درخت چوب است (در اینجا این معنا به جوهر و انتلکی نزدیک است). با این حال، او می‌پذیرد که این تعریف فقط جزئی است، و این کلمه در معانی بسیار متفاوت، اغلب متناقض مانند «شکل و ماده» یا یک اصل انتزاعی و تحقق عینی آن به کار می‌رود. او در متافیزیک خود (A4، 1014b)، حتی فراتر می‌رود و چهار تعریف مختلف ارائه می‌کند: تولید آنچه رشد می‌کند (به عنوان یک فرآیند)، عنصر اولیه که اشیا از آن رشد می‌کنند (به عنوان یک اصل)، اصل حرکت (یک خود به خودی).

علت) و ماده ای که اشیا از آن ساخته شده اند (جوهر). در اینجا، *phusis* قبلاً به عنوان پانکروستون ظاهر می شود، "اصطلاحی که برای افراد مختلف به معنای چیزهای مختلف است که به عنوان یک چارچوب نظری یا ابزار توضیحی بی فایده است" (Simberloff, 2014): از این رو این متن منبع طولانی مدت است. سنت سوء ظن فلاسفه به این کلمه. مهمتر از آن، ارسطو در این دو کتاب در مورد فیزیک نظری و متافیزیک صحبت می کند، و این دو کتاب با آنچه که ما اکنون «طبیعت» می خوانیم نزدیکترین آنها نیستند: برعکس، ما فقط کاربردهای نظری بسیار کمی از این کلمه در او می یا بیم. رساله های متعدد در مورد حیوانات، گیاهان و اکوسیستم ها. به طور کلی تر، *phusis* یک کلمه فلسفی و تقریباً فنی است که بیشتر توسط محققان در زمینه شهری استفاده می شود، اما به نظر نمی رسد که در سایر زمینه ها، به ویژه در جهان روستایی یا در شعرهای متأثر از طبیعت، به طور گسترده مورد استفاده قرار گیرد. در پایان، قابل توجه است که بیشتر تعاریف فسوس، بشر را مستثنی نمی کند. تنها یکی - و معروف ترین - از تعاریف ارسطو، با *phusis* با *tecnè* (تکنیک، ساختگی) مخالفت می کند، اما بشر جزئی از طبیعت باقی می ماند، اگرچه قادر به ساختن مصنوعات است. مفهوم مخالف طبیعت ترجیح می دهد هرج و مرج باشد (زیرا نظمی در طبیعت وجود دارد): از این رو، انسان های متمدن از این نظر «طبیعی تر» هستند، زیرا تحت قوانین زندگی می کنند تا مردمان «بربر»، که تسلیم بی نظمی و سپس بی نظمی می شوند. از طبیعت انسانی خود غافل هستند (مردی که مانند یک حیوان زندگی می کند به همان اندازه غیرطبیعی است که حیوانی که مانند یک انسان زندگی میکند) (نوبل، 1969). به همین دلیل است که «طبیعت» مترادف وحشی، وحشی یا بیابان نیست: در ابتدا یک حالت نیست، بلکه یک فرآیند خود به خود است. از این منظر، سنت های اپیکوری و رواقی بینشی اخلاقی از یک بینش اخلاقی از طبیعت را به عنوان مدلی برای پیروی اضافه خواهد کرد (هادوت، 2004)، ایده ای که امروزه هنوز از طریق اتهامات اعمال «غیر طبیعی» وجود دارد (داگوگنت، 1990)

## Ancient Rome

## رُم باستان

کلمه لاتین *natura* در تاریخ روم کاملاً جدید است (Ernout and Meillet, 1994) و هنوز به ندرت در زمان ترنس (قرن دوم قبل از میلاد) با معنای مشخص و ابتدایی "تولد، شخصیت اولیه" استفاده می شد. معنای ریشه شناختی، مشتق از فعل *nascor*، "به دنیا آمدن"، هنوز از کاربردهای مدرن دور است (Gaffiot, 2000). معنای فلسفی و متأثر از یونانی خود را در دوره کلاسیک (قرن اول قبل از میلاد) دریافت کرد در حالی که توسط فیلسوفان الهام گرفته از یونان مانند **سیسرو** (قرن اول پیش از میلاد) استفاده می شد و کلمه یونانی را ترجمه می کرد (Pellicer, 1966). از این رو، این ایده بین یونان و روم کاملاً یکسان باقی می ماند، اما کلمه تغییر می کند - و تا به امروز ثابت خواهد ماند.

تغییر واژه اجازه می دهد تا بازی های جدیدی با کلمات انجام شود: به ویژه، **سیسرو** تقابل کلاسیکی را بین طبیعت و فرهنگ معرفی می کند، اولی حالت اولیه ای است که از تأثیر انسانی برخوردار نیست، و دومی مربوط به تصاحب جوامع بشری است. رومی ها مانند یونانی ها در مورد شهرها دیدگاه مشترکی نداشتند: شهرها (و به ویژه روم) به عنوان مکان های کثیفی و گناه تلقی می شدند، و «زندگی خوب» به شیوه ای در ویلاهای حومه شهر (یک ایده آل بوکولیک) بود. به طرز شگفت انگیزی نزدیک به دیدگاه مدرن آمریکایی از شهرهای دیوانه در تضاد با حومه های مسکونی امن است. هنگامی که دیدگاه مسیحی نسبت به بابل منحرف، در مخالفت با بیابان مسحورکننده به عنوان محل ملاقات با **خدا**، در فرهنگ روم گسترش یافت، این تضاد شدید بین شهرهای شیطانی و طبیعت مقدس حتی بیشتر شد. با این حال، طبیعت و فرهنگ همچنان به عنوان فرآیندهای پویا به جای حالت های ثابت دیده می شدند: طبیعت در منظر فضایی همچنان مکانی بود که طبیعت به عنوان یک فرآیند اتفاق می افتاد.

تکامل معنایی در جوامع مسیحی بینشی کاملاً جدید از طبیعت بامسیحی شدن امپراتوری روم ظاهر شد، که بیشتر با ایده ابراهیمی "آفرینش" مرتبط است (وایت، 1966)، که توسط معنای ریشه شناختی کلمه عبری برای طبیعت پشتیبانی می شود (*teva*: نشان از یک هنرمند روی کارش).

در پایان قرون وسطی، معنای «طبیعت» به عنوان یک فرآیند خلاق، دیگر ایده ای از فرآیند تغییر نبود، بلکه یک صفت **خدا** بود، به عنوان تنها خالق دنیایی ساکن (Simberloff, 2014). در حالی که در نگرش یونانی و رومی به جهان، حتی خدایان نیز بخشی از طبیعت بودند، در یک زمینه توحیدی، خداوند از طبیعت فراتر می رود، و انسان نیز به گونه ای که به صورت خدا آفریده شده است، فراتر می رود (کالیکات و ایمز، 1989). سپس، از یک اصل کیهانی، طبیعت به ابزاری ساده (هر چند باشکوه) در دستان خدا تنزل یافت، و حتی نتیجه مادی صرف عمل او (آنچه رومیان آن را *res naturae* «چیزهای طبیعت» می نامیدند). تحت تأثیر دوگانگی افلاطون که روح را بالاتر از ماده قرار می دهد، چنین تصورات دینی منجر به تحقیر خاصی نسبت به جهان مادی می شود (کالیکات و ایمز، 1989)، زیرا خدا را نه در طبیعت بلکه فراتر از آن می توان یافت.

در آن زمان دیگر طبیعت برخلاف بسیاری از ادیان و معنویت های مشرک، مقدس تلقی نمی شد، بلکه به عنوان ماده خامی که به انسان ها داده می شد تا «زمین را پر کنند و بر آن مسلط شوند». بر هر موجود زنده ای که روی زمین حرکت می کند فرمانروا باشید:

انها برای غذای شما خواهند بود» (پیدایش، 1، 28). این ایده توسط هزاران استعاره کشا ورزی در هر دو بخش کتاب مقدس مسیحی، و نادر بودن ارجاعات طبیعت «وحشی»، مانند سهمی های حیوانی (که در جوامع مشرک بسیار فراوان تر بود) پشتیبانی می شود. انجیل مسیحی به این بینش یهودی این ایده را اضافه کرد که "زندگی واقعی" نوع

بشر در جهان مادی نیست، بلکه در "قلمرو خدا" نهفته است (برای مثال متی 6، 19 یا یوحنا 15، 19 را ببینید).

بینش دوگانه و مکا نیستی طبیعت، که مشخصه دوران کلاسیک در اروپا بود، از طریق فیلسوفانی مانند **بیکن** یا **دکارت**، این گرایش (مرچنت، 1980) را همراه با تأثیرات نوافلاطونی (Simberloff, 2014) رادیکال کرد، اگرچه در پایان بحث شد. قرن هجدهم (Hadot, 2004). از این رو، جهان مادی به تدریج دارایی و ارزش اخلاقی خود را در اروپا از دست داد و به محض قرن هجدهم، با اوج سرمایه داری معترض (وبر، 1905) - که به عنوان منبع اصلی محکوم شد - کاملاً برای تصاحب و استثمار باز شد. بحران اکولوژیکی توسط **لین وایت** (وایت، 1966). آخرین امانه کم‌اهمیت، طبیعت دیگر نه به عنوان یک فرآیند، بلکه به عنوان یک حالت اولیه صرف (که مستلزم آفرینش‌گرایی است)، یک آراستگی، که تنها نیروی تغییر و تاریخ انسان است، تحت الطاف خداوند تلقی می‌شد.

البته، چنین جهان بینی توسط منتقدان (مانند وایت، 1966) رفتارهایی مرتبط بود که باعث ایجاد بلایای اکولوژیکی می‌شد، مانند انقراض و انقراض گونه‌ها، عملکرد نادرست اکوسیستم، و در نهایت تغییرات آب و هوا و بحران جهانی تنوع زیستی، که همه اینها در چیزی جمع‌آوری شدند. اکنون "آنتروپوسن" نامیده می‌شود (لوئیس و مازلین، 2015). بنابراین تعجب آور نیست که دیدگاه رمانتیک متضاد طبیعت در صنعتی‌ترین شهرهای قرن 18 و 19 متولد شود (Worster, 1994)، چه در انگلستان (گیلبرت وایت)، فرانسه (روسو)، آلمان (گوته، شلینگ) و بعدها آمریکا، ابتدا با هنر (از دبلیووردزورث تا مدرسه رودخانه هادسون) و سپس با فلسفه، به ویژه از طریق جنبش استعلاپی، هما‌نطور که **امرسون و ثورو** نشان دادند، که محافظه‌کاران مهمی مانند **جان مویر** را تحت تأثیر قرار دادند (کالیکات، 1990). به اندازه کافی جالب این است که به نظر می‌رسد اخیراً نوعی ارزش‌گذاری اخلاقی از ماهیت «مادی» از طریق دایره نامه آگاهانه زیست محیطی *Laudato si* پاپ فرانسیس (فرانسیس، 2015) وارد کاتولیک شده است و ثابت می‌کند که مفاهیم هنوز در حال تکامل هستند، حتی در ادیان.

## عصر مدرن و کناره‌گیری دانشگاهیان

به موازات این تحول زبانی در زبان عامه، دانشمندان و فیلسوفان اغلب در مورد این کلمه محتاطانه عمل می‌کردند و بسیاری از آنها شبیه ارسطو را تکرار می‌کردند. از این رو، **جان استوارت میل** در سه مقاله درباره دین اظهار تاسف می‌کند: «ما به تاسف است که مجموعه‌ای از اصطلاحات، که نقش بسیار زیادی در گمانه‌زنی‌های اخلاقی و متافیزیکی ایفا می‌کنند، باید معانی بسیاری متفاوت از مفهوم اولیه پیدا کرده باشند، اما به اندازه کافی با آن پیوند داشته باشند. اعتراف به سردرگمی [...] و آنها را به یکی از فراوان‌ترین منابع ذوق کاذب، فلسفه کاذب، اخلاق نادرست و حتی قانون بد تبدیل کرده است» (میل، 1874). هشدارهای مشابیهی در دایره‌المعارف ("این واژه نسبتاً مبهم، که



اغلب استفاده می شود اما به سختی تعریف می شود، که فیلسوفان تمایل زیادی به استفاده از آن دارند، توسط طبیعت شناس مشهور فرانسوی بوفون (بوفون، 1770) داده شد. یا توسط فیلسوفانی مانند موريس مرلوپونتی (Merleau-Ponty, 1957) برخی از نویسندگان کوشیدند تا تعاریف صریحی از طبیعت ارائه دهند، مانند رنه دکارت («خود ماده»، دکارت 1664) و چارلز داروین («منظورم از طبیعت فقط کنش و محصول بسیاری از قوانین طبیعی است، و با قوانین توالی رویدادها. همانطور که توسط ما مشخص شد، داروین 1861)، اما حتی آنها نیز نتوانستند استفاده خود از این کلمه را که ابر معنایی فازی آن را تا امروز حفظ کرده است، گسترش دهند (نوبل، 1969)

در نتیجه، «طبیعت» که در گذشته مفهوم اصلی فلسفه و علم بود، امروزه دیگر به عنوان یک مفهوم فلسفی یا یک اصطلاح علمی تلقی نمی شود. به طور قابل توجهی، در اکثر فهرست های مفاهیم فلسفی در برنامه ها و دستورالعمل های دبیرستان و دانشگاهی (مانند زارادر، 2015) غایب است، شاید به این دلیل که افلاطون از آن غفلت کرده است، و نویسندگان تنها در تعداد انگشت شماری از کتاب های راهنما، آن را امتحان کرده اند. به نظر می رسد به دلیل عدم وجود تعریف توافقی، همانطور که ارسطو دو هزار سال پیش به نظر می رسید ناامید شده است، و اکثر آنها توصیه می کنند از آن در زمینه های جدی دانشگاهی استفاده نکنید (برای مثال به لالاند، 2010 مراجعه کنید). علاوه بر این و از قضا، حتی فرهنگ لغت های دایره المعارفی تخصصی علوم محیطی با احتیاط از هرگونه ورود به «طبیعت» اجتناب می کنند (حتی Callicott، 2008 b) و یک بار دیگر معدود دایره المعارف های زیست محیطی که جرأت رویارویی با طبیعت را دارند، از آن چشم پوشی می کنند و استفاده از اصطلاحات «جدی تر» را توصیه می کنند. مانند راماد، 2002. (به موازات آن، مشهورترین نوشته های نقطه عطف در بوم شناسی علمی در طول قرن بیستم توجه زیادی به دورزدن این کلمه نفرین شده داشتند (از تانسلی، 1935 تا سوله، 1985).

این کناره گیری همچنین می تواند به عنوان یک نتیجه سازش آکادمیک حول یک «شکاف بزرگ» (Charbonnier, 2015) که از اولین تعریف طبیعت ناشی می شود تفسیر شود: علوم بین محققانی که منحصراً بر روی «طبیعت» متمرکز شده بودند («علوم طبیعی» نیز تقسیم شدند. به عنوان «علوم سخت» یا «علوم ماده» شناخته می شوند، و از سوی دیگر محققان تنها بر غیر طبیعت، یعنی متافیزیک و علوم اجتماعی (که «علوم انسانی»، «علوم اجتماعی» یا «علوم فرهنگی» نامیده می شوند) تمرکز کردند. طبیعت در آن زمان دیگر نگران کننده نبود، زیرا برای برخی از دانشگاهیان به معنای واقعی کلمه همه چیز بود (از این رو به طور گسترده به تعریف دوم تبدیل شده است، در زیر مشاهده کنید)، و تقریباً هیچ نگرانی برای دیگران وجود نداشت.



با این حال، این عقب نشینی علما به محو شدن این کلمه از زبان رایج منجر نشد، بلکه برعکس بلکه نوعی اعتراف به شکست بود در عین حال، اکثر دانشمندان همیشه به اندازه نویسندگان فوق دقت نکرده اند: طبق وب آوسا ینس، «طبیعت» همچنان در 7291 عنوان مقاله علمی بین سال های 1990 تا 2015 ظاهر می شود. می توان شرط بندی کرد که همه آنها تعریف یکسانی از این مفهوم ندارند، به ویژه بین رشته های مختلف، اما این فرضیه را نمی توان پاسخ داد زیرا هیچ یک از این مقالات جرأت ارائه تعریفی از این کلمه یا حتی یک مرجع کتابشناختی صرف را ندارند که اشاره ای به آنها داشته باشد دیدگاه در مورد آن از این رو، هزاران دانشمند هنوز ادعا می کنند که بر روی "طبیعت" کار می کنند، اما هیچ یک از آنها آن را تعریف نمی کنند یا دیگر، می توان روی این واقعیت شرط بندی کرد که اختلافات در بازنمایی آنها از طبیعت، مناقشات بسیاری را در زمینه حفاظت از طبیعت ایجاد می کند

## 1. تعاریف معاصر از طبیعت

امروزه چندین معنی متضاد از کلمه "طبیعت" با هم در فرهنگ های اروپایی به عنوان میراث این تاریخ ثبت شده است: آنها در چهار دسته بزرگ در جدول 1 ترکیب شده اند.

تعریف	مفهوم مخالف	بستن سنت فلسفی
کل واقعیت مادی، مستقل از فعالیت و تاریخ بشری تلقی میشود. * کل جهان هستی از آنجا که مکان منبع و نتیجه پدیده های مادی (شامل انسان یا حداقل بدن انسان) است	فرهنگ، هنر، نیت عقلانی ماوراءالطبیعه غیرواقعی	فلسفه پسا رمانتیک (روسو، رمانتیسیم، مارکس استعلایی گرای، مویر..) این تعریف ریشه از تقسیمات بزرگ در اکادمی های غرب است. *رواقی گری، اتومیسیم، ایپیکوریسم، تاءواریسیم، دکارت بیکن، اسپینوزا. *فرموله شده توسط ارسطو و مایل «Mill». *هراکلیتوس، هگل، نیچه، داروین، حیات گرایی *تعریف جاگزین با کاربرد گرامر متمایز ماهیت بسیار گسترده تر از آن است که به سنت های خاص
*نیروی خاص در هسته زندگی و تغییر * جوهر، کیفیت درونی شخصیت، کل خصوصیات فزیکایی خاص یک جسم زنده یا بی اثر.	انرژشی، ثابت بودن اینتروپی تغییر شکل، دناتوراسیون	

نسبت داده شود (به ارسطو ومیل مراجعه شود.		
---	--	--

## 1- سنت های فلسفی مرتبط بعنوان نمونه های کاری اورآورده شده اند اما تکالیف آنها قطعی نیست ، زیرا اکثر نویسندگان را میتوان بسته به متون مورد استفاده بعنوان مرجع «بویژه ارسطو یا هگل» درچندین گروه قرار داد.

جدول 1 فهرست تعاریف اصلی فعلی از "طبیعت" در فرهنگ لغت غربی. جدول اندازه کامل این چهار تعریف با توجه به پارامترهای زیادی منحصر به یکدیگر هستند . ما به طور خاص شامل بودن یا نبودن نوع بشر ( صراحتاً از 1 مستثنی شده است، در همه موارد دیگر گنجانده شده است)، کیفیت پویا یا ایستا آن (به طور اساسی پویا در 3) و شامل بودن آن (شامل کل واقعیت فقط در 2 و 3) است.

ایده "حفاظت از طبیعت" به ندرت از تعریف دوم استفاده می کند، زیرا خود جهان در معرض تهدید نیست (و فراتر از حفاظت انسان است)، و ویژگی های فیزیکی اشیاء مادی تغییر نمی کند. این تعریف، که قبلاً توسط ارسطو ارائه شده است ، بسیار فراگیرترین تعریف است، و از این رو فرض می شود که کمترین تعریف سیاسی باشد، زیرا ما نمی توانیم بر اساس آن عمل کنیم. با این حال، این تعریف را می توان در مناقشات سیاسی به کار برد، چه افرادی که می گویند «نجات طبیعت» از دسترس ما خارج است، یا از طرف طرفداران بیوتکنولوژی که استدلال میکنند که از دیدگاه دکارتی، هیچ چیز «مخالف طبیعت» نیست و طبیعی» برای دستکاری زندگی، طبق قوانین آن (مانند ژنتیک مصنوعی)، تا زمانی که «هر چیزی که مصنوعی است طبیعی است» (Mill, 1874). با توجه به این تعریف، هر دوی این ادعاها کاملاً درست هستند («هنرها فقط به کارگیری نیروهای طبیعت برای یک هدف است» (میل، 1874))، حتی اگر، با توجه به این، این یک غیر اطلاعات باشد که اصلاً واقعی نیست. می تواند از این جهت بر خلاف طبیعت باشد و هرگونه اعتبار اخلاقی چنین ادعایی را از دست بدهد.

ایده "حفاظت از طبیعت" بر 3 معنی دیگر متمرکز است، اما مفاهیم بسیار متفاوتی از این حفاظت را به دنبال دارد: در تعریف اول، طبیعت مجموعه ای از چیزهای مادی است که عاری از تأثیر انسانی است که می توان از طریق حفظ در برابر چنین فسادی محافظت کرد. در مورد دوم، طبیعت یک فرآیند تغییر است که با درک صحیح مکانیسم های آن، از جمله مشارکت فعال در پویایی آن، می توان آن را حفظ کرد. اگر شکاف بزرگی در این تعریف پیدا می شد، بین انسان و طبیعت کمتر از زندگی (از جمله انسان) و جهان معدنی بود: حفاظت از بیابان ها یا کوه های بلند به نام «طبیعت» بی معنی به نظر می رسد. توجه. مورد آخر حاکی از یک ایده از ویژگی اساسی است، که محافظت در برابر هرگونه تغییر شکل یا اعوجاج است. از این رو این تعاریف بر سیاست های حفاظتی بسیار متفاوتی دلالت دارند که به سختی می توان آنها را ادغام کرد. به عنوان مثال، هنگامی که هدف حفاظت از طبیعت به عنوان یک میراث طبیعی غیر انسانی است، نیاز به محدود کردن تا

حد امکان مداخله انسانی وجود دارد، چنین مداخله ای بیشتر به منظور حذف مزاحمت های قبلی انسانی (اکولوژی احیا) انجام می شود. در مقابل، زمانی که هدف حفاظت از فرایندها است، می توان به مداخله انسانی برای اطمینان از عملکرد خوب آنها (به ویژه در زمان تغییرات جهانی)، از جمله اقدامات تأییدی مانند جابه جایی گونه ها یا مهندسی اکوسیستم نیاز داشت: چنین اکوسیستمی بیشتر خواهد بود. طبیعی» به این معنا که می تواند «طبیعت» بیشتری را پناه دهد و تولید کند. آخرین اما نه کم اهمیت، اگر هدف حفظ خصالت اساسی یک فضا باشد، یک ایده نظری از این مکان وجود دارد که علیرغم واقعیت مادی واقعی آن به نمایش گذاشته شود.

در اینجایی توان انعکاس بحث کلاسیک حفاظت از محیط زیست بین محافظان و محافظان محیط زیست (کالیکات و نلسون، 1998)، یا بین بوم شناسی حفاظت و احیا (وینز و هابز، 2015) را تشخیص داد، که هر دو ممکن است به عنوان تجسم مخالفان علمی کلی تلقی شوند. بین الگوها و فرایندها (آندروود و همکاران، 2000) یا بین ایده آلیسم و عمل گرایی. هر یک از این مواضع دیدگاه خاصی از طبیعت را اتخاذ می کند (شامل «شکاف بزرگ» بین طبیعت و فرهنگ، یا نه)، و با گروه های دیگر با دیدگاه دیگری مبارزه می کند. این قبلاً در نگرانی های مرتبطی مانند بحث کلاسیک تر «تعادل طبیعت» که از نظر تقابل دیدگاه های مختلف جهان نیز تحلیل شده است، اشاره شده است (Simberloff, 2014). تقابل بین طبیعت ایستا و پویا در سنت فلسفی بسیار قبل از اینکه در زیست شناسی باشد به خوبی مشخص شده است، برای مثال توسط **مرلوپونتی** که در حدود سال 1957 اظهار داشت: «مفهوم طبیعت تنها باقیمانده چیزهایی را که توسط آن ساخته نشده بود را برمی انگیزد. من، بلکه یک بهره وری که مال ما نیست، اگرچه می توانیم از آن استفاده کنیم - یعنی بهره وری اولیه ای که در زیر آفریده های مصنوعی انسان [به کار خود ادامه می دهد]. هم از کهن ترین ها شریک می شود، و هم چیزی همیشه جدید است... طبیعت با این واقعیت که پایدار است خسته یا فرسوده نمی شود» (به نقل از روتوندو، 2013). علاوه بر این، اینکه آیا انسان را به عنوان بخشی از طبیعت در نظر بگیریم - چه جمعیت های «سنتی» باشند یا نه - در نحوه تعیین اولویت های حفاظتی نیز تعیین کننده است (وینز و هابز، 2015): این سؤال در هسته اصلی «سرزمین» قرار دارد. بحث صرفه جویی در مقابل اشتراک زمین» (کوماراسوامی و کونته، 2013)، اما همچنین در بحث «حفاظت جدید» (Kareiva و Marvier، 2012؛ Doak و همکاران، 2014). آخرین اما نه کم اهمیت، بسیاری از بحث ها در مورد احیای اکولوژیک عمدتاً بر تعاریف متضاد طبیعت متکی هستند (که در آثاری مانند کاتز، 1992 آشکار است)، در حالی که این موضوع خاص به ندرت مورد توجه قرار می گیرد. یک تفسیر افراطی از احیای اکولوژیک، جنبش rewidding آمریکایی است، که در آن برخی از مردم از معرفی مجدد شیرها و فیل ها در شمال آمریکا (یا احیای گونه های منقرض شده طولانی مدت)، به منظور «بازیابی» اکوسیستم های آن در دوران پیش از آن دفاع می کنند. انسان، وضعیت پلیستوسن (Seddon et al., 2014): این ایده به وضوح از تعریف چهارم نشات می گیرد که در آن حالتی از اکوسیستم وجود دارد که مشروع ترین و تشکیل دهنده ترین هدف مدیریت زیست محیطی است. از آنجایی که این بحث ها همه در تصمیم گیری سیاسی در مورد حفاظت

شرکت می‌کنند، نیاز اساسی به تعریف روشنی از چشم انداز طبیعت در اساس هر سخنرانی وجود دارد.

در مورد این موضوع، Larrère و Larrère (2015) از مثال درخت کریسمس استفاده می‌کنند: "درخت پلاستیکی مصنوعی تر از صنوبر کاشته شده برای جمع آوری قبل از کریسمس است، که به نوبه خود کمتر از درختی از یک صنوبر بازسازی شده طبیعی است. جنگل، که به خودی خود کمتر از صنوبر یک جنگل اولیه طبیعی است. [...] متخصصان جدایی شدیدی بین طبیعی و مصنوعی مانند الیوت و کاتز در نظر خواهند گرفت که فقط صنوبر جنگل اولیه طبیعی است. ارسطوئیان کمتر دوگانه (و منطقی تر) می‌گویند که تا زمانی که صنوبر به خودی خود رشد می‌کند، طبیعی است: فقط درخت پلاستیکی مصنوعی است زیرا نتیجه آن خارج از فعلی است که آن را ایجاد کرده است." - می‌توانیم اضافه کنیم که در از دیدگاه دکارتی، درخت پلاستیکی از همان اتم های درخت زنده ساخته شده است. از این رو، هر دو موضع، بر اساس تعریف خودشان از طبیعت، «درست» هستند: مشکل این است که چنین تعریفی هرگز آشکارا صورت‌بندی نمی‌شود، در حالی که این می‌تواند بسیاری از بحث‌های علمی را ساده کند و درک بهتری را بین سنت‌های مختلف فکری امکان‌پذیر کند. برای مثال دیگر، بینش هگل از طبیعت به هر دو تعاریف دکارتی و حیات‌گرا نزدیک است، زیرا هم پویا و هم کل‌نگر است. به همین دلیل است که محافظت از طبیعت در برابر انسان ممکن است در سنت هگلی بیهوده به نظر برسد، زیرا انسان خود واقعی‌ترین تجسم طبیعت است: طبیعت تبدیل شده توسط انسان از این طریق حتی "طبیعی تر" می‌شود (سشنز، 2006) - این ایده حتی می‌تواند ما را به دیدن آن وادار کند. رویداد Anthropocene به عنوان یک "چیز طبیعی" (که در این رابطه درست است). چنین تصویری را نمی‌توان تنها به این دلیل که با دیدگاه‌های رایج اکولوژیکی جهان مخالف است، با جارو کردن دست پاک کرد، اما باید در منظر دیگر برداشت‌های گسترده قرار گیرد و بر اساس اصول خود مورد بحث قرار گیرد. به عنوان مثال، فقیر شدن تنوع زیستی و زوال خدمات اکوسیستم، توانایی انسان را کاهش می‌دهد (هلند، 2008) برای به کارگیری پیشرفت آن. از این رو زیست‌شناسی حفاظتی حتی برای هگلی‌ها نیز معنادار است (Hösle, 1991).

## دیدگاه زیست‌شناسان مدرن از طبیعت

تنوع معانی طبیعت نیز به این بستگی دارد که چه کسی و در چه زمینه‌ای از آن استفاده می‌کند (Rolston III, 1997). مطالعه گسترده همه این تغییرات فرعی در داخل هر اصطلاحات اجتماعی-زبانی بدیهی است که فراتر از محدوده کار حاضر است، اما حداقل یک دیدگاه خاص وجود دارد که شایسته توجه ویژه است:

تعریف زیست‌شناسان مدرن از طبیعت. همانطور که در مقدمه گفته شد، در حالی که همه لغت‌نامه‌ها بر ابهام معنایی این کلمه تاکید می‌کنند، در حال حاضر هیچ تعریف استاندارد از "طبیعت" در ادبیات زیست‌شناسی وجود ندارد، و به نظر نمی‌رسد نویسندگان در هنگام استفاده از این مفهوم به هیچ مرجعی اشاره کنند، در حالی که استفاده

از آن همچنان گسترده است. ، از جمله به عنوان یک کلمه کلیدی. صدها مطالعه بر بهترین راه‌های حفاظت یا ارزش گذاری طبیعت تمرکز دارند، اما هیچ‌کدام از آنها تعریفی از آن ارائه نمی‌کنند: شاید دقیقاً به این دلیل است که تعریف این کلمه دشوار است که برخی از مقالات برجسته مانند Soulé 1985 توجه خاصی به آن ندارند. اهمیت دادن بیش از حد به آن از این رو، تنها یک روش تفسیری می‌تواند به ما اجازه دهد تا نگاهی به دیدگاه زیست شناسان حفاظت از طبیعت داشته باشیم.

قبلاً گفته‌ایم که چگونه «شکاف بزرگ» بین طبیعت و فرهنگ در دانشگاهیان اروپایی، دانشمندان علوم طبیعی را در طبیعت حبس کرده است و بر روی یک واقعیت مادی به طور مصنوعی عاری از تأثیر انسانی کار می‌کنند. حتی بوم‌شناسان آکادمیک قرن بیستم مدت‌ها تلاش کرده‌اند و انمود کنند که نوع بشر را در مدل‌های خود در نظر نمی‌گیرند، که مستلزم شکاف عمیق بین بوم‌شناسان علمی و سیاسی است (لاتور، 1999) - حتی دو کلمه متفاوت در چندین زبان وجود دارد: در فرانسوی، «اکولوگ» (Ecologue). دانشمند) و «اکولوژیست» (فعال سیاسی). با این حال، اکولوژی در آنتروپوسن نمی‌تواند طوری رفتار کند که گویی بشر وجود ندارد. از این رو، زیست‌شناسی حفاظتی به عنوان یک رشته انقلابی است که هم یک علم طبیعی و هم یک علم اجتماعی است (سوله، 1985)، شکاف آکادمیک خوب قدیمی را می‌شکند و دوباره پرسش از طبیعت را مطرح می‌کند.

در میان زیست‌شناسان «کلاسیک»، چهار تخصص اصلی به طور بالقوه می‌توانند به دیدگاه‌های خاصی از طبیعت منتهی شوند: بوم‌شناسان، تکامل‌گرایان، زیست‌شناسان مولکولی و حافظان محیط زیست. حافظان محیط زیست مدتهاست که بینشی بسیار «ثابت» از طبیعت داشته‌اند که به عنوان میراثی برای حفظ در برابر مزاحمت‌های انسانی (تعریف شماره 1) و مجموعه‌ای از تعادل‌های شکننده که برای وجود حیات نیاز به تعادل دارند (Simberloff, 2014) دیده می‌شود. با این حال، از آنجایی که حفاظت بر فرهنگ تمرکز می‌کند، سنت محافظه‌کار اغلب حفظ بازمانده‌های فرهنگی است که به عنوان جوهر «واقعی» مکان‌های طبیعی تلقی می‌شود (تعریف شماره 4): این موضوع به ویژه در مورد مفهوم آمریکایی بیابان مورد بحث قرار گرفته است (نلسون و کالیگات). ، (2008)، که مدتهاست هدف اصلی حفاظت در آمریکا و استرالیا بوده است، در تقابل با نگاه اروپایی‌تر به طبیعت به عنوان مجموعه‌ای از منابع خود تولید کننده. چنین بینشی توسط **گیفورد پینچوت** در ایالات متحده تجسم یافته است، که برخلاف دیدگاه **جان مویر** از طبیعت به عنوان معبد خدا، وقف شده برای بکر ماندن و فارغ از روابط مادی با نوع بشر است. برعکس، برای بوم‌شناسان قرن بیستم پس از **آلدو لئوپولد** (لئوپولد، 1949)، و حتی بیشتر برای زیست‌شناس تکاملی، طبیعت را می‌توان به عنوان جریان‌ی دید که به ایده «نیروی خاص در هسته حیات» نزدیک‌تر است (تعریف شماره 3) - در مقیاس‌های بالاتر، دیرینه‌شناسی و زمین‌شناسی الگوهای مشابهی دارند. چنین دیدگاهی مستلزم

مفاهیم بسیار خاصی از حفاظت است (Sarrazin و Lecomte، 2016). بوم‌شناسان معاصر، در نهایت، دیدگاهی تحلیلی از طبیعت دارند: هدف آنها تقسیم آن در واحدها و روابط است، بنابراین مفهوم کل‌نگر کمتر مفید به نظر می‌رسد زیرا طبیعت عمدتاً شبکه‌ای انتزاعی از بسیاری از اشیاء علمی است. زیست‌شناسان مولکولی به این رویکرد نزدیک هستند، زیرا آنها در مقیاسی کار می‌کنند که تفاوت بین انسان و طبیعت یا حتی مواد آلی «اورگانیک» و معدنی اغلب پایه و اساس خود را از دست می‌دهد (مثلاً با ویروس‌ها یا مهندسی مولکولی): این مفهوم قرابت‌های واضحی با مفهوم دکارت دارد (تعریف). (شماره 2). از این رو، تعجب آور نیست که «فرضیه گایا» توسط یک شیمیدان (جیمز لاولاک) صورت‌بندی شده باشد، زیرا با چنین دیدگاهی می‌توان یک سیاره و یک موجود زنده را عملاً غیرقابل تشخیص دانست.

بار دیگر، هیچ‌یک از این تعاریف درست یا نادرست نیستند: همه آنها از تاریخ علوم سرچشمه می‌گیرند و با سنت‌های فلسفی قیاس‌دارند (کالیکات و ایمز، 1989)، بنابراین استانداردهای یک تعریف ترکیبی برای همه علوم و عموم مردم احتمالاً مستلزم آن است. از دست دادن غنای علمی، زیرا هیچ تعریفی مشروعتر از هر تعریف دیگری نیست و همه دارای باورهای خاص علمی، فکری و سیاسی خود هستند. این ایده توسط انسان‌شناس **کلود لوی اشتراوس** فرموله شده است: "دانشمند هرگز با طبیعت "ناب" تعامل نمی‌کند، بلکه با وضعیت خاصی از رابطه بین طبیعت و فرهنگ، که با دوره تاریخی که در آن زندگی می‌کند، تمدنش قابل تعریف است. و وسایل مادی او» (لوی اشتراوس، 1962). البته، اغلب در تاریخ علوم اروپایی، به ویژه دیدگاه مسیحی (نزدیک به تعریف اول)، بازنمایی غالبی وجود داشته است، که ممکن است همچنان در حفاظت تحت تأثیر آمریکا غالب باشد (اگرچه خود حفاظت اکنون از یک موضوع فاصله گرفته است. دیدگاه بسیار ساده لوحانه و ثابت‌گرایانه از اکوسیستم‌ها، نگاه کنید به **رابرت** و همکاران، 2017). (با این حال، با پیشرفت علوم تکاملی در اکولوژی و حفاظت، همراه با تغییرات جهانی به عنوان یک فشار تکاملی پویا بر زندگی، بینش تکامل‌گرایانه از طبیعت ممکن است به زودی به سایر علوم و تصورات رایج گسترش یابد. با این حال، چنین تغییری باید آگاهانه باشد: این در مورد پاک کردن یک دید منسوخ و جایگزینی آن با دیدگاه دقیق‌تر نیست، بلکه آنچه در خطر است، تکامل یک گرایش فلسفی است که باید همه راه‌های جدید بالقوه خود را برای علم آینده باز نگه دارد.

## تنوع زیستی و فرهنگی: چگونه از یک طبیعت با چندین نمایش محافظت کنیم؟

تنوع معنایی گسترده «طبیعت» بدیهی است که این کلمه را از فرهنگ واژگان علمی متمایز می‌کند، زیرا بسیار مبهم و مبهم است، و فاقد هرگونه تعریف استاندارد است: همه اینها باعث می‌شود که آن را یک پانچرستون بسازد (Simberloff, 2014). از این رو، استفاده از آن بدون هیچ تعریف یا زمینه‌ای می‌تواند بی‌معنی باشد، زمانی که معامله در مورد پیشنهاد یک پروژه علمی یا اجتماعی مشخص باشد - «توسل به طبیعت»



حتی می‌تواند در زمینه‌های سیاه‌سی مشکوک باشد (Steinbock, 2011). از سوی دیگر، تلاش برای اجتناب از آن در علوم حفاظتی غیرواقعی و حتی خطرناک به نظر می‌رسد، زیرا می‌تواند باعث شود بوم‌شناسان از حمایت عمومی و گل‌سرسبد خود جدا شوند. ما ترجیح می‌دهیم از «استفاده خردمندانه» از این اصطلاح، با توجه به پیچیدگی معنایی آن، پشتیبانی شده با تعریف روشن در زمینه، و در صورت نیاز، جایگزینی با مفاهیم علمی دقیق‌تر مانند «تنوع زیستی»، «تکامل»، «اکوسیستم» حمایت کنیم. «چشم‌انداز»، «وحشی»، «جمعیت»، «جامعه»، و غیره.

به نظر می‌رسد یکی از معدود کارهای عمده‌ای که تنوع طبیعت را در فرآیند حفاظت از طبیعت در نظر گرفته است، IUCN از طریق دسته‌بندی مناطق حفاظت شده IUCN است که برای اولین بار در سال 1994 تأسیس شد و در سال 2008 بازنگری شد (IUCN, 2008). هفت دسته (6 + "1b") همگی به بازنمایی‌های خاصی از طبیعت اشاره دارند. به عنوان مثال، دسته اول («ذخیره طبیعی دقیق») مناطق خود را از مزاحمت انسانی در امان می‌دارد و از این رو آن را به طبیعت در نظر گرفته شده در تعریف شماره 2 واگذار می‌کند. 1. مقوله Ib که صراحتاً برای تطبیق با مفهوم آمریکایی «بیابان» تعیین شده است، دیدگاهی ذات‌گرایانه را در تعریف شماره 4 اضافه می‌کند. 4. مقوله II («پارک ملی») با هدف «حفاظت از اکوسیستم‌های فعال» است، از این رو دیدگاهی پویا تر مانند تعریف شماره 3. رده سوم («بنای طبیعی») به مکان‌هایی اطلاق می‌شود که با توجه به ویژگی‌های طبیعی مانند دستاوردهای بشری، دارای جذابیت بصری دیدنی برای بشر هستند. چنین دیدگاهی از حفاظت طبیعتاً ایستا و ثابت است و هدف آن انتقال چنین ویژگی‌هایی به نسل‌های بعدی در همان حالت است، بنابراین به تعریف چهارم نزدیک‌تر است. قابل توجه است که بسیاری از مکان‌هایی که تحت این دسته محافظت می‌شوند به سختی از تنوع زیستی (آتش‌فشان‌ها، غارها، کوه‌های مرتفع و غیره) محافظت می‌کنند، که با دید حیات‌گرایانه از طبیعت (مانند تعریف سوم) متفاوت است. با توجه به اینکه اکثریت قریب به اتفاق مناطق حفاظت‌شده آمریکا را بیابان‌ها یا کوه‌های بلند تشکیل می‌دهند (که بیشتر به دلایل زیبایی‌شناسی محافظت می‌شوند)، می‌توان گفت که «طبیعت» بسیار کمی در ایالات متحده چنین چارچوبی در این زمینه محافظت می‌شود. رده چهارم («منطقه مدیریت زیستگاه/گونه‌ها») بر روی گونه‌های شاخص خاص تمرکز دارد (دوکارم و همکاران، 2013) به عنوان تجسم طبیعت، و در صورت نیاز، مداخله‌ای فعال در چنین گونه‌هایی (کنترل شکارچی و آفات، جا به جایی، جمعیت‌شناختی) را نشان می‌دهد. مدیریت...، به استثنای تعریف اول و نزدیک شدن بیشتر به تعریف سوم و چهارم. رده‌های V («منظوره حفاظت شده/منظوره دریایی/منطقه») و IV («منطقه حفاظت شده با استفاده پایدار از منابع طبیعی») هر دو دیدگاه کاملاً ثابت‌گرا (کمک به باقی ماندن یک شیء کاملاً یکسان) و همچنین استفاده انسانی را تحت برخی شرایط ادغام می‌کنند: در اینجا نیز در تقابل با تعریف اول (و مقوله اول)، انسان را جزئی از طبیعت و فعالیت‌های او را اشیایی در خور حفاظت می‌دانند.



این شبکه کثرت گرا به ویژه برای محافظت از مجموعه وسیعی از مکان‌های بسیار متفاوت، که با مفاهیم متعدد طبیعت و حفاظت از آن سازگار است، مفید است. دیدگاه دوگانه آمریکا از بیابان در مقابل مکان‌های اختصاصی انسان در ایالات متحده (و تعداد کمی از کشورهای دیگر مانند استرالیا) کاملاً کارآمد و از نظر فرهنگی مهم است، اما در اکثر کشورها، به ویژه اروپای غربی یا هند، نه زمینه‌های بیولوژیکی و نه فرهنگی دارد (گوها، 1989). بنابراین، چسباندن مصنوعی چنین شبکه‌ای با موقعیت فرهنگی بر روی مکان‌ها یا موقعیت‌های نامناسب، شانس موفقیت بسیار کمی دارد و با عدم درک یا مخالفت جمعیت محلی مواجه می‌شود (کمپیل و همکاران، 2012) اگر کاری برای انطباق روش‌های حفاظت از طبیعت با آنچه مردم محلی انجام نشود، انجام شود. فکر می‌کنم طبیعت است، و آنچه باید محافظت شود. اگر بخواهیم از هر گونه روحیه استعماری نو اجتناب کنیم، پیش از تلاش برای محافظت از طبیعت، مستندسازی دیدگاه‌های محلی از طبیعت بسیار مهم است

## بحث «Discussion»

در واقع، اگر مفهوم «طبیعت» پیچیده‌تر و انتزاعی‌تر از آن چیزی باشد که به نظر می‌رسد، بحران اکولوژیکی یک واقعیت عینی و تجربی باقی می‌ماند، که اکنون هر کس را هر چه بینش از طبیعت داشته باشد، تحت تأثیر قرار می‌دهد. سپس، در بر گرفتن دیدگاه‌های مختلف طبیعت به جای تضاد با آنها، به عنوان یکی از چالش‌های اساسی برای محافظان محیط زیست به نظر می‌رسد، اگر بخواهند تا حد امکان مردم را زیر پرچم خود گرد هم بیاورند.

همیشه سیاست‌های مختلفی در مورد طبیعت وجود داشته است و دلیل اصلی آن به نظر می‌رسد که تصورات مختلفی از طبیعت وجود دارد که اولویت‌ها، اشیاء و روش‌های یکسانی را به دنبال ندارد. این تصورات با مبانی فلسفی تغییر می‌کند و سپس عمیقاً در مردم ریشه می‌گیرد. از این رو، علم نمی‌تواند (و نباید) آنها را به طور مصنوعی استاندارد کند، بیش از آن که علم نیز چنین اختلافات فلسفی را تجربه می‌کند. با این حال، این تنوع تصورات از طبیعت را می‌توان به عنوان فرصتی برای حفاظت نیز در نظر گرفت، زیرا می‌تواند الهام بخش اقدامات عمومی باشد، به تعریف سیاست‌های زیست‌محیطی دقیق و تعیین اهداف در رابطه انسان و طبیعت کمک کند، که تعیین آن‌ها بر اساس یک روش کاملاً علمی دشوار است. نقطه نظر. در واقع، سیاست‌های عمومی احتمالاً بیشتر از مفاهیم فرهنگی از طبیعت الهام می‌گیرند تا از استدلال‌های علمی: اگر حفاظت در ایالات متحده در آغاز قرن بیستم موفقیت زیادی کسب کرد، احتمالاً بیشتر به دلیل دلایل فرهنگی و مذهبی است (نش، 1967). از این رو، درک بهتر دیدگاه‌های محلی از طبیعت برای حفاظت محلی از طبیعت، هم به عنوان یک مفهوم و هم به عنوان یک

واقعیت ضروری است: پویایی های معنایی و اکولوژیکی با ید به منظور ایجاد سناریوهای مرتبط برای سیاست های عمومی همگرا شوند. از سوی دیگر، بیش از اینکه تصورات مختلف طبیعت را وادار به همزیستی کنیم، ممکن است نیاز به درگیر کردن آنها در نوعی گفتگو نیز وجود داشته باشد. هنگامی که تعاریف مختلف به وضوح بیان شد، هر یک از آنها می تواند برای همه درک شود، و اینها می توانند به عنوان مکمل به جای متضاد دیده شوند، مناطق خاکستری هر مفهوم را روشن می کنند و به حل مسئله یکدیگر کمک می کنند.

این امر با آنچه **مایکل روزنزواویگ** به عنوان « اکولوژی آشتی » ابداع کرد (روزنزواویگ، 2003) منعکس می شود، و فرض می کند که طبیعت، در برخی زمینه ها، می تواند با درجاتی از حضور و فعالیت انسان همزیستی کند، و گاهی اوقات چنین حضوری می تواند حتی برای تنوع زیستی مفید باشد (Couvet). و دوکارم، 2014). اکولوژی آشتی کاملاً متفاوت از تصور سنتی آمریکایی از حفاظت است که اغلب محدود به حفظ برخی از پناهگاه های دورافتاده از بیابان بکر است (اغلب از نظر بیولوژیکی تولید ضعیفی دارد)، بوم شناسی آشتی پیشنهاد می کند شرایط همزیستی بین گروه های انسانی و اکوسیستم ها ایجاد شود، از این رو رابطه مستقیم بین آنها را بازنگری می کند. انسان و طبیعت چنین ایده ای به معنای پایان شبکه فعلی مناطق حفاظت شده یا بهره برداری از مناطق وحشی نیست، زیرا آنها مفهومی از طبیعت و راهی برای حفظ بخشی از این پارادایم را در بر می گیرند، بلکه ایده اضافه کردن ابزارهای جدید حفاظت به آن است. سیستم فعلی، تجسم ارزش های دیگر و حفاظت از سایر بخش های «طبیعت»، مانند گونه های مهم زمین های کشاورزی و مناظر، فرآیندهای اجتماعی-اکوسیستمی یا گونه های گیاهی محلی. جدای از دسته بندی های IUCN، نمونه دیگری از این استراتژی آشتی را می توان در شبکه یونسکو "ذخایر زیست کره" یافت، که پیشنهاد می کند مکان هایی را که حفاظت از تنوع زیستی با استفاده پایدار از طبیعت مواجه می شود برجسته کند (باتیس، 1982). برخی از برجسته های کشاورزی پایدار به همین منوال می روند و سعی می کنند فرآیندهای بیولوژیکی را با تولید غذا هماهنگ کنند و با توجه به اینکه انسان سازی منطقی یک محیط همیشه فساد آن نیست (دوکسا و همکاران، 2010). ایده "خدمات اکوسیستم فرهنگی" نیز توسط ارزیابی اکوسیستم هزاره (واتسون و همکاران، 2005) ابداع شد، اما همچنان فاقد بهره برداری مناسب برای حفاظت است (درست مانند مفهوم مرتبط "تنوع فرهنگی"، اما آثار کای چان را ببینید. و بان و همکاران، 2013): با این حال می تواند زمینه نظری مناسبی را در مشارکت طیف وسیع تری از جمعیت ها در سیاست های حفاظتی بیابد. خصلت گریزان طبیعت به عنوان یک مفهوم ممکن است بخشی اساسی از هویت آن باشد (هادوت، 2004): این موضوع مدت ها است که یک موضوع بوده است، اما ممکن است به یک فرصت تبدیل شود

## References

Ban NC, Mills M, Tam J, Hicks CC, Klain S, Stoeckl N, ... Chan KMA (2013). A social-ecological approach to conservation planning: embedding social

دوام دارد

با احترام -----